

از آگاهی تا عمل

جمشید خسروی

در این نوشته به نکاتی پیرامون مقاله «ارزیابی نوین، سی زمستان بعد» منتشره در نشریه کار 522 می پردازم. من با قسمتی از نظرات مطروحه در این مقاله موافقم ولی قسمتی را نیز غلط می دانم.

در برخی نشریات و اعلامیه های سازمان این نظریه مطرح است که سرنگونی جمهوری اسلامی امری قریب الوقوع می باشد. برای مثال دو جمله اول برنامه مقایسه ای سازمان را مرور کنیم: «جمهوری اسلامی به واپسین لحظات حیات ننگین اش نزدیک شده است. توده های مردم ایران بار دیگر به پا خاسته اند تا با برانداختن رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، به اهداف و مطالبات خود جامه عمل پوشند.» این جملات سالها پیش نوشته شده اند ولی چرا این «واپسین لحظات» اینقدر طولانی شده اند و چرا اثری از توده های مردمی که گویا در لحظه نوشته شدن این سطور به پا خاسته بودند نیست؟ تکرار این جملات که هر بار با کلمات و در قالبی دیگر بیان می شوند فقط گول زدن خودمان است.

به علاوه حتی هنگام نزدیک شدن یک بحران انقلابی نیز معمولاً نمی توان وقوع آن را پیش گویی کرد، برای مثال سال 1357 را به یاد آورید. حتی در بهار این سال برای کمتر کسی پذیرفتنی بود که فقط چند ماه به پایان عمر رژیم سلطنتی باقی مانده باشد. اتفاقاً در آن زمان اینطور به نظر می رسید که رژیم تثبیت شده است ولی در مدت کوتاهی تغییرات چنان رعد آسایی رخ داد که همه را غافلگیر کرد. توده های عظیم مردم بدون اینکه شناخت کافی داشته باشند به دنبال خمینی رفتند و سازمانهای کمونیست در حالت شوک باقی ماندند، بطوری که نه در جریان قیام نقش تعیین کننده ای داشتند و نه توانستند تحلیل درستی از شرایط ارائه دهند. دلیل چه بود؟ پس از کنار گذاشتن خط مشی حزب توده در دهه 1340، همه سازمانها، از سازمان انقلابی حزب توده و توفان گرفته تا سازمان چریکهای فدائی خلق، مجاهدین مارکسیست و ... به نوعی بر این باور بودند که برای انقلاب فقط باید با هر وسیله ای به دشمن ضربه بزنند ولی به نحوه ضربه زدن زیاد توجه نمی شد. البته بعضی ها کلاً تحلیل نادرستی از زیربنای جامعه داشتند ولی دیگران نیز با وجود داشتن تحلیل صحیح از مناسبات سرمایه داری حاکم، بجای تدارک برای انقلاب آتی، نیروی خود را با زدن ضربات بی اثر به هدر می دادند. نمونه بارز این طرز تفکر خط مشی چریکی است. می توان این امر را به این تشبیه کرد که برای خراب کردن دیواری روبروی آن بایستیم و به آن با مشت ضربه بزنیم. در این حالت هر چقدر هم صبور، پیگیر و قدرتمند عمل کنیم، مشت زدن به دیوار نتیجه ای به جز زخمی شدن دست ندارد. گروههای فعال در آن دوره بجای تشکیل سازمان واحد کمونیست، ترویج و تبلیغ انقلابی، برقراری ارتباط با توده ها، بردن آگاهی طبقاتی به میان توده ها و در یک کلام تدارک انقلاب آتی، در فکر مشت زدن به دیوار بودند. هم اکنون نیز گرایش وجود دارد که مبلغ همان طرز تفکر است. به علاوه وظیفه سازمان کمونیست پیش گویی زمان انقلاب نیست بلکه تدارک و انجام آن است. حتی اگر فرض کنیم که یکی از این پیش گویی ها درست در بیاید، آیا در شرایطی که تدارکی برای انقلاب صورت نگرفته است، سازمان کمونیستی برای رهبری مبارزات وجود ندارد، توده ها ناآگاه هستند و بورژوازی اپوزیسیون برای ربودن دستاوردهای مبارزات توده ها در کمین نشسته است، قیام توده ها چیزی به جز تکرار 22 بهمن خواهد بود؟

اما قسمتی از مقاله نیز اشتباهات غیرقابل گذشتی در خود دارد. در مقاله آمده است: «**واقعیت این است که جمهوری اسلامی در بهترین شرایط دوران زندگی خود به سر می برد**». قسمتی از مطالبی که درباره تورم نوشته شده است نیز غلط است زیرا تورم در ایران با سرعت بیش از پیش افزایش می یابد و فشار سنگینی بر خانواده های کم درآمد وارد می سازد. حذف سوبسیدها تأثیر غیرقابل انکاری در افزایش بهای کالاها دارد. بحث بر سر اینکه نام این پدیده تورم است یا چیز دیگر، تغییری در اصل موضوع نمی دهد. این ادعا نیز که رژیم « با درآمد سرشار نفت با یک گشایش اقتصادی روبروست که برای مدتها ادامه خواهد داشت » به کلی غلط می باشد. درآمد حاصل از نفت عمدتاً صرف واردات کالاهای مصرفی، خرید تجهیزات نظامی، افزایش بودجه های دستگاههای سرکوب و تحقیق، کمک به ترویج ارتجاع اسلامی در جهان و مخارجی از این قبیل می شود. خود واردات بی رویه کالاهای مصرفی سبب تعطیلی کارخانجات داخلی، افزایش بیکاری و تورم می شود. سهم مردم از این افزایش درآمد حاصل از نفت هیچ است. برای مثال به بودجه 87 نگاه کنید. سهم ارگانهای نظامی، جاسوسی، سرکوب و تحقیق مذهبی افزایش جهش واری داشته است ولی سهم قسمتهایی که مربوط به معیشت مردم بوده است مثل بهداشت و آموزش و پرورش کاهش یافته است (علیرغم افزایش عددی بودجه این قسمتها، به دلیل کمتر بودن این افزایش از نرخ تورم، میزان حقیقی بودجه این قسمتها کاهش یافته است). البته از آنجا که بقیه مطالبی که در مقاله آورده شده اند در جهت تأیید جمله ای که با حروف برجسته مشخص شده است می باشند، بیش از این روی آنها مکتب نمی شود زیرا می توان دلایل دیگری را نیز برای اثبات قدرتمند شدن رژیم در برابر جنبش های اجتماعی ذکر کرد، برای مثال اینکه رژیم فعالین کارگری، جنبش زنان و دانشجویان را حتی بر خلاف قوانین خود در زندانها نگه می دارد در حالی که امکان سازماندهی اعتراض گسترده به این امر وجود ندارد.

برای هر انقلاب دو چیز ضروری است:

1- طبقات حاکم نتوانند به شکل سابق حکومت کنند

2- طبقات تحت ستم برای نابودی وضع موجود به پا خیزند

تشدید سرکوب و اختناق که با روی کار آمدن احمدی نژاد آغاز شده را می توان از دو جنبه بررسی کرد که یکی به نفع انقلاب و دیگری به نفع ضدانقلاب است. نخست آنکه طبقات حاکم نمی توانند با شیوه های متعارف به حیات خود ادامه دهند. فرستادن کارگران، دانشجویان و زنان معترض به زندان علامت قدرت رژیم نیست بلکه نشانه ضعف آن است. در حالی که در خیلی از کشورهای پیشرفته سرمایه داری این اعتراضات از راه مسالمت آمیز مطرح می شوند و بدون اینکه دولت سرمایه داری را تهدید کنند از طریق تطمیع و دست یابی به بخشی از حقوق خود ساکت می شوند، دولت ایران که توانایی برآورده ساختن کوچکترین خواستهای مردم را ندارد، از همان آغاز با سرنیزه در مقابل خواستهای ناچیز مقاومت می کند و راه حلی بجز زندان و شکنجه و اعدام نمی بیند. اما جنبه دوم مسئله این است که جنبش های اجتماعی مترقی نیز به آن مرحله از سازمانیابی و پیشرفت نرسیده اند که بتوانند خواستهای خود را به حکومت تحمیل کنند و معمولاً پس از برخورد با رژیم، به دلیل ضعف شان مجبور به عقب نشینی می شوند. متأسفانه هم اکنون وجه دوم وجه غالب است و نتیجتاً توازن قوا به نفع رژیم است.

در حال حاضر بهترین نشانه اینکه « بالایی ها » چقدر درمانده شده اند و به پایان خط خود نزدیک می شوند، نگاهی کوتاه به افرادی است که هم اکنون مهم ترین مسئولیتهای کشور را به عهده دارند. کار جمهوری اسلامی به جایی رسیده است که دیگر نمی تواند کسانی که مغزشان

کار می کند را (حتی اگر منفعتی در حفظ رژیم داشته باشند) بپذیرد. دایره خودیها هر روز محدودتر می شود و کسانی که قبلا از مهره های کلیدی رژیم بودند نیز از آن بیرون انداخته می شوند تا مبادا پا را از گلیم خود فراتر بگذارند و روی دست رهبری بلند شوند، بطوری که می بینیم بجز افراد چاپلوس و خشک مغز که کاری بجز تملق گوئی و اطاعت بی چون و چرا نمی توانند انجام دهند، کس دیگری امکان دست یافتن به عالی ترین مقامات را ندارد. در حالی که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری بهترین افراد طبقه حاکم وظایف دولتی را به عهده دارند، در ایران ابلهانی مثل احمدی نژاد با شعبده بازی از صندوق رأی گیری رژیم بیرون کشیده می شوند و با کارها و حرفهای مسخره شان خود را مضحکه عموم می کنند.

وضع کنونی اینطور است که علیرغم ضعف و درماندگی رژیم، جنبش های اجتماعی به علت بی سازمانی و بی برنامه گی توانایی سرنگون ساختن رژیم حاکم را ندارند. البته هنوز این امکان وجود دارد که در اثر شکاف در طبقه حاکمه و غیرقابل تحمل شدن فشاری که بر توده های مردم وارد می شود، اوضاع بطور ناگهانی مثل سال 1357 تغییر کند، ولی چنین تغییری نمی تواند نتیجه ای چندان متفاوت از همان سال را داشته باشد یعنی اینکه جای استثماریگران با هم عوض شود. دعوت مردم به اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه در شرایطی که حزب کمونیستی برای سازماندهی و هدایت قیام وجود ندارد کوبیدن بر طبل تو خالی است. چرا باید مثل دوران رژیم سلطنتی اسرار داشته باشیم که مسئله تشکیل حزب کمونیست (و یا سازمان واحد کمونیست را تا زمانی که امکان تشکیل حزب فراهم نشده است) را به آینده ای مبهم و حتی به دوران پس از انقلاب موکول کنیم؟! مگر غیر از این است که بدون حزب کمونیست انقلاب پیروزمند غیر ممکن است؟

متأسفانه در کل جهان وضع بدین صورت درآمده است که در هر کشور، فعالین، سازمانها و احزاب متعددی وجود دارند که هر کدام به تنهایی مدعی کمونیست بودن هستند بدون اینکه شایستگی چنین عناوینی را داشته باشند. عده ای از اندیشه پیشینیان برای خود یک نوع مذهب می سازند بدون اینکه در نظر بگیرند علم انقلاب نمی تواند با جزم اندیشی هم زیستی مسالمت آمیز داشته باشد و اینکه این علم با هر پیشرفت جامعه بشری به تکامل خود ادامه می دهد، پس باید پذیرفت آنچه که زمانی «مقدس» و عزیز بوده است ممکن است با پیشرفت بعدی غلط شناخته شود. فقط ببینید امروز چند گروه هستند که خود را « فدائی » می دانند. ولی مگر منافع طبقه کارگر چند چهره دارد و کارگران به چند سازمان و حزب نیازمندند؟

تا زمانی که در ایران و جهان به این خرده کاری و گروه گرایی پایان داده نشده است و این اصل به رسمیت شناخته نشده است که در هر کشور باید یک حزب (یا سازمان) کمونیست موجود باشد، جنبش کارگری و دیگر جنبش ها درجا خواهند زد و اگر با مبارزات خودبخودی دستاوردی هم کسب کنند، با تغییر شرایط همان را هم از دست خواهند داد. البته توهمی در این مورد وجود ندارد که همه مدعیان سوسیالیسم حاضر به پذیرش وحدت خواهند شد. اتفاقا اینطور به نظر می رسد که عده ای باز هم در باتلاق خود مرکز بینی و خرده کاری دست و پا خواهند زد و انتظار دیگری هم نباید داشت. اما آنها با این کار خودشان را نابود می کنند. برای مثال نگاه کنید از گروههای متعدد و رنگارنگی که تا 7 یا 8 سال پیش وجود داشتند چه تعدادی توانسته اند دوام بیاورند. آنها یا کلا از هم پاشیده اند و یا اینکه با یک صفحه اینترنتی (که معمولا در آن مطلبی که ارزش خواندن داشته باشد نیست و در فواصل زمانی بسیار طولانی به روز نمی شود) تظاهر به موجودیت می کنند.

با ادامه وضع کنونی و طفره رفتن از تدارک عملی برای انقلاب آتی نباید انتظار داشت که جنبش خودبخودی به دستاوردهای درخشانی برسد و در صورت تغییر حکومت، این تغییر به نفع توده های کارگر و رنجبر تمام شود. باید بجای نشستن به انتظار جنبش خودبخودی یا گول زدن خود با تکرار این توهم که «توده های مردم به پا خاسته اند»، آگاهی طبقاتی را به میان توده ها برد و آنها را در به پاخاستن یاری رساند، به پاخاستنی که دیگر نه مانند سال 1357 کورکورانه و بدون آگاهی از منافع خود و شرایط موجود، بلکه با علم بر این موضوعات و تحت رهبری حزب انقلابی مجهز به کمونیسم علمی خواهد بود، حزبی که برای انقلاب تدارک دیده است و با توده های مردم در ارتباط بوده، حزبی که در مبارزات روزمره آبدیده شده و کارگران و زحمتکشان آن را حامی و رهبر خود می دانند.

بدون داشتن آگاهی لازم از شرایط موجود عمل صحیح ممکن نیست. تا زمانی که هنوز توهم به جنبش خودبخودی موجود است و اینطور تبلیغ می شود که خیزش انقلابی پیروزمند قریب الوقوع است، مسلماً تاکتیکها و شعارها نیز نمی توانند رهنمود درستی برای عمل باشند. برای مثال در خیلی از شماره های نشریه کار شعار اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه تکرار می شود بدون اینکه به سطح آگاهی، تشکل و روحیات توده ها توجه شود.

اما داشتن آگاهی صحیح به تنهایی کافی نیست. بدون وجود ابزار بکار بستن این آگاهی در جامعه یعنی حزب کمونیست، بهترین تئوریهها و بی نقص ترین تحلیل ها راه به جایی نخواهند برد.

آگاهی طبقاتی پرولتاریا و عمل انقلابی او هر یک بر دیگری اثر گذاشته و یکدیگر را کامل می کنند. آگاهی تاکتیکها را معین می کند و پس از اینکه تاکتیکها طی عمل به آزمایش گذاشته شدند امکان ارزیابی آنها فراهم می شود و از این طریق آگاهی نیز تکامل می یابد. در جریان انقلاب باید آگاهی طبقاتی و عمل انقلابی از طریق حزب کمونیست با یکدیگر ترکیب شوند تا نتیجه پیروزی انقلاب و تکامل جامعه بشری به سوی جامعه ای بدون طبقات بشود.